

«پولن»
شعله‌ای
که
خاموش
شد



مرک فرانسیس پولن (Francis Poulenc) برای آنانکه او را
میشناختند و گوششان بموسیقی اش خو گرفته بود ماتم بزرگی است. چنانچه
بخواهیم گویای حقیقتی باشیم، مقامی که او در موسیقی قرن بیستم دارد بی نظیر
ویکتا است و هیچ آهنگسازی را نمیتوان با او مقایسه کرد.
شاید حالا که او در میان ما نیست بدین حقیقت اعتراف میکنیم و
درمیابیم که او واقعا «یگانه» بوده است؛ و این چه حقیقت تلخی است.
در چنین عصر پر آشوبی که همه چیز حتی سیاست را سودای تجاوز
بحریم مقدس هنر است، پولن برای ما نمونه يك موسیقیدان واقعی بود،
موسیقیدانی که دور از هر قصد باطنی و تئوریهای مسخره شهرت طلبی، آثاری
زیبا بوجود آورد.

درواقع پدیده شگرفی بود که موسیقی، بیان کننده طبیعی احساس و تفکراتش می بود، همانگونه که سخن گفتن برای ما مردم عادی! تمام کارهای او در مقامی بس رفیع جای دارد و نه تنها در زمان حال بدان معترفیم بلکه زمانیکه چندان معروفتی نداشت هیچکس نمیتوانست از تأثیر موسیقی اش بر کنار باشد.

باید پذیرفت که هستند موسیقیدانانی که هنوز بدلائلی کارشان فاقد این زیبایی و احساس است، عبارت دیگر در این زمان کمتر موسیقی گوش-نوازی ساخته میشود و آنچه اکنون هست جز آنکه اعصاب را تحریک کند چیز دیگری نیست.

نوعی جامعیت خاص در آثار پولن نهفته است و هر کدام از آنها دارای عقیده و فردیت مستقل است، تا بدانجا که هیچکس نمیتواند پس از شنیدن دو یا سه بخش از قطعه ای بگوید که « این خود اوست » پولن!

چون دیگر آهنگسازان، هر چه را که در جانی مییافت در آثارش منعکس میکرد، منتهی با این تفاوت که بدون اشتباه در جریانی از « جذب و تحلیل » آثارش را مینوشت و هرگز شخصیتش بخود نمائی بر نمی خاست. نویسنده شرح احوال او « هنری هل » در شگفت است که آیا تنها شخصیت پولن میتواند علت بوجو آمدن موسیقی جاودانه اش باشد.

« اصالت و نیروی ابتکار غیر قابل انکار و برجسته اش... »

این کلمات ناقد مشهور « فرد گولدبک »^۱ تشخیص و تعریف شخصیت او را مجال می سازد. « گولدبک » میگوید: « شاید بتوان کلید این معمارا در « غریزه پاک و حاد موسیقی » جستجو کرد. منظور گولدبک این نیست که « پولن موسیقیدانی غریزی است »، خیر، چون برای پولن غریزه تنها یک موهبت طلایی و آسمانی بود. اینجا چیزی مرای یاد گفته « دبوسی » میاندازد: « باز هم غریزه، تنها چیزی که در این جهان پیر بما پناهنده میشود. »

من بر آن نیستم که در این مورد بحث مفصلی داشته باشم اما اینکه

کلمه « بی نظیر و یگانه » را برای توصیف سهمی که پولن در موسیقی زمان ما دارد بکار بردم ، لازم بود نشان داده شود که تا چه حد استحقاق آنرا داشته است ، و امید است که این مطلب روشن شده باشد. امکان دارد عجیب بنظر رسد که موسیقی غربی و جلیلی چگونگی چیزی میتواند بود ، که دعوی « بی مانند بودن » موسیقیدانی بر آن پایه گذاری شود . این درست است که در گذشته چنین نبوده اما در این دوران ، کمیابی این « حال » بقدری است که اگر موسیقیدانی هم زمان با پولن ، هر آنچه را که او آشکارا داشت دارا باشد با اعتقاد من باید بی تردید مورد توجه قرار گیرد . بعلاوه اینک که تمام ارزش های قدیمی زیباشناسی بدور ریخته شده است پس چنان حالاتی میتواند اساس « بی همانند بودن » قرار گیرد.



پولن از دوران کودکی بوسیقی علاقه و تمایل داشت. مادرش بیانست آمانور خوبی بود و شنیدن آثار موزار، شوپن، شوبرت و شومان که مادرش مینواخت او را واقعاً عاشق موسیقی این بزرگان کرد، عشقی که تا پایان عمر فراموش نشد. در پنج سالگی شروع بنواختن پیانو کرد و در هشت سالگی روزی یکساعت از خواهرزاده « سزار فرانک » درس میگرفت . اما اینها چندان درخور توجه نبود عاقبت در ۱۶ سالگی بطور جدی بآموختن موسیقی در مکتب « ربکار دو وینس » آهنگساز عالیقدری که پولن همواره میگفت « هر چه دارم مدیون اوست »، شروع کرد.

در میان آهنگسازان بعد از « دبوسی » و « شابریه »^۱ به « اریک ساتی »^۲ و استراوینسکی علاقه داشت و اینان بودند که عالیترین تحسین او را بر می-انگیختند و تأثیر موسیقی ایشان در او آشکار بود . تنها در مورد موسیقی « گابریل فوره »^۳ ، حساسیتی نزدیک بنفرت داشت.

همکاری او بعد از جنگ نخستین، با پنج موسیقیدان جوان « اوریگ »^۴ « میو »^۵ ، « هونه گر »^۶ ، « دوری »^۷ و « تای فر »^۸ که بعداً پولن با آنها

G. Fauré - ۳	Erik Sati - ۲	Chabrier - ۱
Honegger - ۶	Milhaud - ۵	Auric - ۴
Tailleferre - ۸	Durey - ۷	

پیوست، فقط سهمی مختصر در پیشرفت کار هنری او داشت. با وجود این در خلال همین دوران بود که وی تحت توجه خاص «اریک ساتی» کارهای اولیه اش را نوشت و مردم شناسانده شد. «راپسودی سیاه پوستان»^۱ در ۱۹۱۷ و «موومان پریتوئل» (جنبش لاینقطع)، سوناتهای مختلف و آوازه‌های مطبوع «افسانه حیوانات» را در ۱۹۱۹ ساخت. لازم بتوضیح است که کارهای اولیه او چنانکه انتظار میرفت در فرانسه منتشر نشد بلکه ابتدا در انگلستان بوسیله شرکت «چستر» منتشر شد؛ موسسه‌ایکه موسیقیدان تا با آخر عمر با آن رابطه‌ای ناگسستگی داشت و دو سوناتی را که قبل از مرگ ساخته است (سوناتی برای اوپوا و سوناتی برای کلارینت) بدین مؤسسه سپرده تا بعد از مرگش منتشر کند.

مسلم بود که دبر یازود پولن باید بگروه «دیا گیلف» پیوندد. در سال ۱۹۲۳ در نوشتن باله «Les Biches» با این گروه همکاری کرد. (باله‌ایکه بعد از انتشار باعث شهرت او شد.) این باله برای اولین بار در ژانویه ۱۹۲۴ در مونت کارلو اجرا گردید. آنها که در آن هنگام آنجا بودند، لرزشی را که بهنگام نواختن آداژیوی افسون کننده اش دیده‌اند خوب بخاطر دارند.

«ژان کوکتو» در تفسیری بر این باله نوشت: «زیبائی و تأثیری که در Les Biches وجود دارد کار هر استادی نیست. من تردید دارم آیا این موسیقی خود میدانند که می‌آزارد؟!»

فکر نمیکنم بتوان بامشتی کلمات، تلخی و شیرینی، رنج‌ها و شادبها، طنز و احساس ووقاری را که در تمامی آثار پولن نهفته و بدانها زیبایی بخصوصی بخشیده است، توصیف کرد. آثاری که رنگ مذهب بخود گرفته و همیشه توجه پولن بدانها معطوف بود چون «مس»^۲، اورادی برای «باکره سیاه»، ستابات ماتر^۳، «گلوریا»^۴ و شاید بزرگترین اثر او در این زمینه، اپرای «گفتگوی کارملیت‌ها»^۵ انعکاس تأثیر پدراوست حال آنکه ازمادر پارسی اش تنها هوش و خوش قلبی را بارث برده بود. پولن سفوفنی

۱ - Rhapsodie nègre - ۲ Messe - ۳ Stabat Mater

۴ - Gloria - ۵ - Les dialogues des Carmélites

کاملی ننوشت اما درد دیگر زمینه‌ها آثار پرارزشی بجای گذاشت. در نوشتن موسیقی برای آواز پیشی جست و شاید شهرت بسیارش بیشتر بخاطر این باشد. در حدود ۱۵۰ قطعه برای آواز نوشت که اشعار بیشتر آنها را « آراگون »، « پل الوار » و « گیوم آبولینر » سروده‌اند. همکاری « پیر برناک »^۱ (خواننده باریتون) و پولن که بیانست برجسته‌ای نیز بود از سال ۱۹۳۶ شروع شد و تا چند سال پیش، یعنی هنگامی که برناک از کار دست کشید، همچنان ادامه داشت و این همکاری نه تنها در مورد اجرای آثار پولن بلکه در اجرای آثار شوپرت، شومان، دبوسی و راول نیز ثمرات نیکوئی بیار آورد.



« فرانسیس پولن » و « پیر برناک » (باریتون)

در مورد کارهای کورال او باید گفت که « نقش انسانی » آتش که بهنگام اشغال آلمان در رساله‌ای از « الوار » نوشته شده بود، قبل از جنگ در همین کشور و سپس در ۱۹۴۵ در BBC اجرا شد. این کار بتنهائی البته نه بخاطر آنکه قدرت و عظمتی فوق تصور دارد، قادر است این عقیده

دروغین را که « بولن استادی کوچک و افسونکاری بی اهمیت است » رد کند. و باید در نظر داشت که نام او بخاطر آثاری که باقی گذاشته همچنان در خاطرها باقی خواهد ماند. بخاطر آثاری چون: کنسرتو برای ارک، کنسرتوهای برای پیانو و چنگ، آندانت برای پیانو و ۱۸ ساز دیگر، و آثاری برای موسیقی مجلسی. در میان تصنیفها « چنین روز و چنین شب » قابل تذکار است که در آن قریحه آهنگساز بعد کمال میرسد.

شاید او آخرین ملودی ساز بزرگ ما بود و همچنین بی شک آخرین آهنگساز قرن بیستم که در شیوه موسیقی دیاتونیک با توجه به سنت های قدیمی « تونال »، که امروزه بسیاری از معاصرین آن را بدور ریخته اند، آثاری بوجود آورده است. بسیاری از کارهایش را در خانه بیلاقیش « گراند کوتو » در « نوبزای » نزدیک « امبوا » یا در آپارتمان زیبایش که بر باغهای لوگزامبورگ مشرف بود نوشته است.

« کولت » یکبار او را « فرزند عزیز دردانه دوره ما » نامید اما او چیزی بالاتر و والاتر از آن بود، هنرمندی بود که بخاطر موسیقی زندگی میکرد، هنرمندی که در پناه ظاهر شادایش احساسی عمیق و دردناک نیز داشت و زندگی را میپرستید. و این خصوصیات مردیست که بهنگام دیدار از گورستانی رو بجانب دوستی کرد و گفت: « من نمیخواهم در اینجا بخاک سپرده شوم. تأثر آور است! »

پروفسور شگاه علوم انسانی و مطبوعاتی: رولو مایرزا
ترجمه هوشنگ حسامی
پرتال جامع علوم انسانی